



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل - 20 / آبان / 1380

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلوة والسلام علي سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا أبي القاسم المصطفى محمد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين، الهداة المهديين المعصومين، سيما بقيّة الله في الأرضين.

خدا را سپاسگزارم که این توفیق را به این خدمتگزار حقیر عطا فرمود تا - هر چند با تأخیر - در این جمع پُرشور مرد و زن و پیر و جوان - مردم عزیز شهرهای کاشان و آران و بیدگل - حضور پیدا کنم و با شما عزیزان دیدار داشته باشم. امیدوارم مشمول لطف و فضل و قبول الهی قرار گیرد. البته بنا بر این بود که ما پیرو سفر اصفهان و در ضمن همان سفر، با شما عزیزان هم ملاقات کنیم؛ اما طول سفر و برنامه های متراکم آن اجازه نداد؛ لیکن بحمدالله قبل از پایان ماه مبارک شعبان این توفیق نصیب شد.

آنچه که من از فرصت استفاده می کنم و عرض می کنم، اولاً اظهار ارادت و علاقه به مردم این شهر و قدردانی و مباحثات به گذشته مشحون از افتخارات این شهر است. شهرستان کاشان از جمله مناطق معدودی در کشور ماست که از اوایل قرون اسلامی با محبت اهل بیت علیهم السلام و شناختن حقیقت آنها معروف شد و از آغاز توانست در بین امواج متراکم و متلاطم سیاستهای اموی و عباسی، حقیقت را بشناسد. آن طوری که معروف است، امام باقر علیه الصلوة والسلام فرزند خود جناب علی بن محمد الباقر را که در مشهد اردهال مدفون است، برای توجّه دادن مردم و پاسخگویی به احساسات ارادتمندانه آنان به ساحت اهل بیت علیهم السلام، به این منطقه گسیل کردند. در جمع علما و دانشمندان - چه فقها و محدثان، چه دانشمندان علوم ریاضی، چه فیلسوفان و حکیمان و متکلمان - نام کاشان برجستگی دارد. این سوابق را ما برای این تکرار نمی کنیم که خود را به گذشته دلخوش کنیم و از حال غافل بمانیم؛ نه. سوابق و افتخارات علمی و فرهنگی و هنری و سایر افتخارات تاریخی یک شهر، نشان دهنده استعدادهایی است که در حال حاضر از آن استعدادهای باید کمال استفاده بشود. به مردم دارای چنین ریشه تاریخی ای نگویید که شما گذشته و تاریخ ندارید؛ چرا، همه جای کشور ما همین طور است. من مقیدم در هر منطقه ای روی نام پُرافتخار مفاخر و چهره های علمی و فرهنگی آن شهر تکیه کنم. از زمان ائمه علیهم السلام در سلک روات، علی بن محمد قاسانی بود که در طریق بسیاری از روایات، نام شریف این محدث بزرگ وجود دارد. در قرونی که تألیفات اسلامی رواج داشت، بزرگان و شخصیتهای برجسته علمی در فقه و حدیث - مثل قطب راوندی، یا قبل از او، سیدابوالرضا فضل الله راوندی - بودند. یا غیاث الدین جمشید کاشانی، ریاضیدان برجسته و معروف قرون گذشته، متعلق به این منطقه بوده است. در دوره های بعد، فقها و حکما و متکلمان بزرگ، مفسران برجسته و نام آور، شخصیتهای سیاسی و مؤلفان نامدار - امثال فیض کاشانی، ملامهدی نراقی و پسرش ملااحمد نراقی - در این منطقه استمرار پیدا کرده اند و انسان هیچ زمانی را نمی بیند که این زنجیره قطع شده باشد. مرتب علمای بزرگ، مفسران، مؤلفان و شخصیتهای برجسته و عظیم القدر حضور داشتند، تا نزدیک زمان ما می رسد: مرحوم ملا حبیب الله کاشانی، مرحوم آیه الله حاج میر سید علی یثربی کاشانی - که من تأسف می خورم از این که این بزرگان علم و معرفت به قدر ظرفیت علمی شان شناخته شده نیستند - در عالم سیاست، مرحوم سید ابوالقاسم کاشانی، و همین طور فهرست طولانی شعرائی گذشته و حتی زمان ما، عرفا و انواع و اقسام معرفتها و دانشها. اینها برای یک شهر افتخار است.

من به جوان امروز نمی گویم بنشین به نام گذشتگان افتخار کن؛ اما به جوان اهل کاشان می گویم تو بازمانده آن سلسله پُرافتخار دانش و معرفتی. آنها در زمان خود توانستند فقط شخص خود یا شهر کاشان و بلکه دانش را به مرحله بالایی برسانند. امروز هم جوان کاشانی، دانشجوی اهل کاشان، طلبه اهل کاشان، صنعتگر اهل کاشان، زن و



مرد با استعداد اهل کاشان، باید همان خط و همان راه و همان سلسله تمام نشدنی معرفت و دانش و استعداد را دنبال کند. کاشان، مقصود همه این منطقه است. امروز کاشان اسم یک شهرستان است که در کنارش شهر آران و بیدگل قرار دارد؛ اما در تاریخ، نام کاشان شامل مجموعه این مناطق می شود. منطقه از همه جهت سرشار از استعداد است؛ به طوری که این منطقه همسایه کویر، با کم آبی ستی و تاریخی، امروز با گسترش صنایع و جمعیت محسوس شده است؛ والا کم آبی که عارضه جدید برای کاشان نیست. با وجود کم آبی و همسایگی کویر، این شهر، چند هزار سال سرپاست. آثار تمدن قبل از اسلام با حضور مجتمع انسانی و زندگی بشری بر روی این سرزمین، تا رسیدن به اوج فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و غیره، نشان دهنده این استعداد تمام نشدنی و تاریخی است. همه جای کشور ما سرشار از همین گنجینه های استعداد است. این که من به مسئولان کشور و آحاد مردم - هر دو - بارها تأکید کرده ام که امروز وظیفه ما کار است و کار است و کار، به خاطر این است که این سرزمین، این منطقه عظیم و این نقطه جغرافیایی فوق العاده حساس، به قدری استعداد دارد که اگر سال‌های متمادی، کار شبانه روزی و خستگی ناپذیر بشود، باز زمینه کار در این کشور باقی است.

به بعضی از شخصیت‌های تاریخی کاشان ظلم شده است؛ یعنی حق آنها چنان که باید، شناخته نشده است. یکی از آنها مرحوم فیض کاشانی است. فیض کاشانی، یکی از شخصیت‌های کم نظیر و انسانی است که در چندین علم مختلف، جزو سرآمدان است. یک حکیم و فیلسوف بزرگ، یک متکلم برجسته، یک محدث نام آور، یک رجالی صاحب مبنای و مکتب، یک فقیه صاحب آراء برجسته، یک شاعر و یک عارف است. همه این خصوصیات در این مرد جمع است. در کتیبه شخصیت‌های برجسته مملکت و در چشم خواص و عوام، فیض کاشانی این جلوه را ندارد که در واقع در مقابل چشم کسانی که او را می شناسند، دارد. حتی شنیدم مقبره این عالم بزرگ و فنان در کاشان از آن آبادی و عمرانی که شایسته آن است، برخوردار نیست. البته گویا فیض وصیت کرده است که روی مقبره او سقف نباشد. به هر حال ستایش بزرگانی از قبیل فیض، ستایش علم و معرفت است.

نمونه دیگری که من فرصت حضور در کاشان را برای طرح آن مناسب می دانم، مرحوم آیه الله کاشانی است. آیه الله کاشانی کسی است که اگر او نبود، نهضت ملی شدن صنعت نفت یقیناً در این کشور به وقوع نمی پیوست. من به جوانان عرض می کنم، با تاریخ گذشته نزدیک کشورتان آشنا شوید؛ چون یکی از راه‌های فریب و اغواگری، تحریف تاریخ است که امروز متأسفانه این کار به وفور صورت می گیرد. مرحوم کاشانی کسی است که به کمک او دکتر مصدق و دیگر سران نهضت ملی شدن صنعت نفت توانستند حمایت مردم را به این حرکت جلب کنند؛ والا حمایت مردم جلب نمی شد. کسی مصدق را نمی شناخت؛ کسی معنای ملی شدن صنعت نفت را نمی دانست؛ توده های عظیم مردم که رأی و حضور و اقدام آنها در تحولات اجتماعی تعیین کننده است، در جریان وارد نبودند و برای آنها توضیح داده نشده بود. دستگاه دربار که مخالفت چیزفهمی مردم بود، خودش هم عامل دست انگلیسیها بود.

روشنفکران و سیاسیون که جهت حرکتشان این بود، وسیله و راهی نداشتند و مردم به آنها اعتماد نمی کردند. مرحوم آیه الله کاشانی وارد میدان شد. سابقه این مرد را، علما می شناختند و مردم ایران هم به او ارادت داشتند. او کسی بود که به وسیله قشون غاصب مداخله گر انگلیس در ایران، از کشور تبعید شده بود. شما ببینید آن روز وضع کشور چگونه بود. امروز به استقلال سیاسی ملت ایران نگاه کنید، ببینید هیچ قدرتی در دنیا نمی تواند هیچ گونه موضع گیری ای - حتی موضعگیری زبانی - را بر دولتمردان ما تحمیل کند؛ اما آن موقع چنین بود که یک دولت بیگانه در دنباله جنگ بین الملل دوم - که انگلیسیها و امریکاییها و روسها در زمان حکومت محمد رضای پهلوی از چند طرف وارد کشور ما شده بودند - به خودش جرأت می داد که یک عالم دینی را به خاطر مخالفت با سیاست انگلیس بگیرد و به خارج از کشور تبعید کند! البته قبلاً او را در قلعه فلک الافلاک خرم آباد زندانی کردند، که من رفتم آن سلولی را که می گفتند مرحوم آقای کاشانی در آن جا زندانی بود، از نزدیک دیدم. وقتی که از تبعید به تهران



برگشت، امواج احساسات و ارادت مردم نسبت به این روحانی مجاهد و مبارز، چنان توفانی به راه انداخت که همه دشمنان را پس زد و انگلیسیها و دیگران حساب کار خود را کردند و فهمیدند که مبارزه با این عالم روحانی به جایی نخواهد رسید. بعد، مرحوم آیه الله کاشانی به عنوان نماینده مردم تهران و رئیس مجلس آن روز، پشتیبان طرح ملی شدن صنعت نفت شد. نمایندگان مرحوم آیه الله کاشانی به سرتاسر کشور مسافرت می کردند. من خودم آن وقت نوجوان بودم. نماینده مرحوم آیه الله کاشانی به مشهد آمد و منبر رفت. او چنان دلپای مردم را مثل مغناطیس به خود جذب می کرد که هیچ عامل دیگری نمی توانست جای این حرکت را بگیرد. و به این ترتیب در سال 1329 شمسی - یعنی پنجاه و یک سال قبل که شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران است - مردم طرفدار ملی شدن صنعت نفت ایران شدند و علی رغم این که محمدرضا موافق نخست وزیری مصدق نبود، به پشتیبانی حمایت مردمی، مصدق نخست وزیر شد. اگر مرحوم آیه الله کاشانی این حمایت عظیم مردمی را برای مصدق به وجود نمی آورد، او نخست وزیر نمی شد. بعد در سال 1331 که ضد حمله دربار علیه مصدق شروع شد و او از نخست وزیری برکنار گردید، فقط یک عامل توانست مجدداً قدرت را به مصدق برگرداند و او مرحوم آیه الله کاشانی بود. اینها جزو واضحات تاریخ است؛ جزو حوادثی است که کسانی که آن روز بودند، دیده اند و از قضایای آن خبر دارند و به روشنی می دانند چه گذشته است؛ لیکن عده ای عمداً اینها را کتمان می کنند و نمی گذارند این حرفها به گوش نسل حاضر برسد؛ که البته مقاصدشان معلوم است. وقتی شاه، قوام السلطنه را به جای مصدق به نخست وزیری انتخاب کرد، مرحوم آیه الله کاشانی در مقابل قوام السلطنه اعلامیه داد؛ مردم کفن پوشیدند و در تهران و شهرهای دیگر به خیابانها آمدند؛ لذا قوام السلطنه سه روز بیشتر نتوانست به عنوان نخست وزیر بماند. اصلاً مگر می شد در مقابل امواج عظیم مردم که آیه الله کاشانی راه انداخته بود، مقاومت کرد؟ لذا قوام السلطنه کنار رفت و دوباره مصدق بر سر کار آمد. انگلیسیها نفت ایران را ملک شخصی خود به حساب آورده بودند و دهها سال استفاده غاصبانه می کردند و مال ملت ایران را تقریباً مفت مفت می بردند و دربار سلطنت هم برای این که چهار روز بیشتر به حکومت ننگین خود ادامه دهد، با انگلیسیها همکاری می کرد. اما این بساط را نهضت ملی شدن صنعت نفت به هم زد، که عامل و سرچشمه اصلی جوشش در این نهضت، همین مرد بزرگ و شجاع بود: مرحوم آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی.

بخش بسیار مهم این ماجرا این است که الان عرض می کنم و این مطلبی است که می خواهم بخصوص جوانان ما به آن توجه کنند. دشمن فهمید که راز پیروزی ملت ایران چیست؛ لذا درصدد برآمد تا سیاسیون و سردمداران دولتی را از روحانیت و دین جدا کند. آنها را از آیه الله کاشانی جدا کردند و بینشان فاصله انداختند و متأسفانه موفق هم شدند. از سی تیر 1331 که مرحوم آیه الله کاشانی توانست ملت ایران را آن طور به صحنه بیاورد، تا 28 مرداد 1332 که عوامل امریکا در تهران توانستند مصدق را سرنگون و تمام بساط او را جمع کنند و مردم هیچ حرکتی از خود نشان ندادند، یک سال و یک ماه بیشتر طول نکشید. در این یک سال و یک ماه، با وساطت ایادی ضد استقلال این کشور و با توطئه دشمنان این ملت، دکتر مصدق مرتب فاصله خود را با آقای کاشانی زیاد کرد، تا این که مرحوم آیه الله کاشانی چند روز قبل از ماجرای 28 مرداد نامه نوشت - همه این نامه ها موجود است - و گفت من می ترسم با این وضعی که دارید، علیه شما کودتا کنند و مشکلی به وجود آورند. دکتر مصدق گفت: من مستظهر به پشتیبانی مردم ایران هستم! اشتباه او همین جا بود. ملت ایران را سرانگشت روحانیت - کسی مثل آیه الله کاشانی - وادار می کرد که صحنه ها را پُر کند و به میدان بیاید و جان خود را به خطر بیندازد. در 28 مرداد که کاشانی منزوی و خانه نشین بود - و در واقع دولت مصدق او را منزوی و از خود جدا کرده بود - عدم حضور او در صحنه موجب شد که مردم نیز در صحنه حضور نداشته باشند؛ لذا کودتاچیهایی مأمور مستقیم امریکا توانستند بیایند و به راحتی بخشی از ارتش را به تصرف درآورند و کودتا کنند. یک مشت اوباش و الواط تهران را هم راه انداختند و مصدق را سرنگون کردند. پس از آن، دیکتاتوری محمدرضاشاهی به وجود آمد که بیست و پنج سال این ملت زیر چکمه های دیکتاتوری او لگدمال



شد و ملی شدن صنعت نفت هم در واقع هیچ و پوچ گردید؛ چون همان نفت را به کنسرسیومی دادند که امریکاییها طراحی آن را کردند. هرچه دشمن خواست، همان شد؛ به خاطر جدا شدن از روحانیت و دین. اینها عبرت است. شبیه همین قضیه در صدر مشروطیت اتفاق افتاد. آن جا هم کار را مردم کردند و حضور آنها بود که مشروطیت را بر حکام مستبد قاجار تحمیل کرد؛ والا مظفردالدین شاه کسی نبود که مشروطیت را قبول کند؛ حضور و فشار مردم او را مجبور کرد که مشروطیت را بپذیرد. روحانیون و علمای بزرگ، مردم را به صحنه آورده بودند. بعد از آن که مشروطیت به وجود آمد، جمعی از روشنفکران خودباخته در مقابل انگلیس، با تبلیغات و روزنامه ها و روشهایی خود، کاری کردند که روحانیت و مردم متدین را نسبت به نهضت مشروطیت بدبین و مأیوس کردند. نتیجه این شد که در ابتدا یک دیکتاتوری توأم با هرج و مرج، چند سال بعد هم دیکتاتوری سیاه دوران رضاخان بر این ملت مسلط شد. این دو واقعه، دو تجربه است که البته هر کدام تحلیل و داستان جداگانه ای دارد.

من از این که می بینم جوانان ما از این قضایا بی اطلاعند، رنج می برم. همیشه اطلاع از آنچه که دشمن در گذشته عمل کرده است، موجب می شود که انسان ترفندهای دشمن را در زمان خودش هم بداند. البته روشها عوض می شود. شما می بینید که در مبارزات ورزشی هم مربیان می نشینند و عملکرد فلان تیم رقیب را با دقت نگاه می کنند تا روشهایی او را بشناسند. ملت ایران در طول صد سال اخیر اقلأ در دو قضیه مهم قبل از انقلاب اسلامی با امریکا و انگلیس روبه رو شده است. یک قضیه، قضیه مشروطیت است؛ یک قضیه، قضیه نهضت ملی شدن صنعت نفت است. در هر دو قضیه، آنها ترفندی زدند و ملت ایران را از لذت بردن از پیروزی خود محروم کردند و یک دیکتاتوری سخت و سیاه را در هر کدام از این دو مقطع در کشور به وجود آوردند.

ماجرای سوم، ماجرای انقلاب اسلامی بود که امام هشیاری به خرج داد و نگذاشت. عده ای اول انقلاب به تلقین همان دشمنان، تبلیغ می کردند که بسیار خوب، امام آمد، انقلاب را پیروز کرد، مردم را به صحنه آورد و دولت جمهوری اسلامی تشکیل شد؛ کار امام دیگر تمام شد؛ امام به قم برود و مشغول درس و بحث و کارهایی خود باشد! معنایش این بود که همان کاری که در مشروطیت شد، در انقلاب اسلامی هم بشود. امام بزرگوار ما، ملت مؤمن، مبارزان آبدیده ای که تجربه های تاریخی را داشتند و بزرگان سیاستمدار انقلاب که می فهمیدند چه می کنند و دشمن از کدام منفذ ممکن است هجوم و حمله ای دوباره به این کشور بکند، ترفند دشمن را فهمیدند. قانون اساسی تدوین شد و امام بزرگوار در همه جریان کار، بر استحکام این پایه اشراف و نظارت داشت. در طول این مدت، مردم در کنار حقایق دینی و پرچمداران معرفت دینی باقی ماندند. جوانان ما به جای این که طبق خواسته دشمن، به حقایق زیباییهای معرفت دینی و به برجستگیهای اسلامی که پرچم عدالت را در دنیای امروز بلند کرده است، پشت کنند، از همه قشرهای دیگر آگاهانه تر و با اصرار بیشتر، پرچم اسلام و اسلام خواهی را در کشور برافراشته و به دست گرفته اند.

مردم و جوانان ما نگذاشتند فرمول قدیمی دشمن، در انقلاب اسلامی تحقق پیدا کند. این فرمول چیست؟ قدم اول، جدایی دستگاه سیاست و نهضت از دین و روحانیت است. قدم دوم، مأیوس شدن مردم از تحوّل که به وجود آمده است؛ مثل مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت. مأیوس شدن مردم موجب می شود که در صحنه حضور نداشته باشند. قدم سوم، در غیاب مردم، پدید آمدن یک دیکتاتوری ظالمانه و بی رحم و در مشت دشمن و استکبار و استعمار قرار گرفتن است. در تحولاتی که دین نقشی نداشته است، راحت توانسته اند این فرمول را پیاده کنند: مردم را مأیوس کنند؛ آنها را از صحنه دور کنند؛ در غیاب آنها هر کاری که می خواهند بکنند و عوامل مورد نظر خود را سر کار بیاورند. در ایران پس از انقلاب اسلامی نتوانستند این کار را بکنند؛ نتوانستند عنصر دین را از اساس حکومت جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی جدا کنند؛ نتوانستند مردم را مأیوس کنند؛ مردم در صحنه ماندند و تا مردم در صحنه هستند، دشمن مجال هیچ تحرک واقعی و حقیقی را در کشور ما ندارد.



چالش عمده امروز کشور ما چیست؟ هم جوانان کشور، هم همه آحاد مردم، هم کارگران، هم کشاورزان، هم صنعتگران، هم روحانیون و هم دانشجویان باید به این نکته توجه داشته باشند که امروز مهمترین کار این است که ما در زیر سایه اسلام و حکومت اسلامی که به آراء و عواطف مردم متکی است، بتوانیم کشور را از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی، آن چنان بسازیم که زبان بدخواهان و بدگویان و بوقهای تبلیغاتی گسترده دشمن به خودی خود بریده شود.

بزرگترین تبلیغ برای یک نظریه سیاسی چیزی است که در میدان عمل اتفاق می افتد. من در اصفهان خطاب به جوانان و مردم این مطلب را تکرار کردم و گفتم امروز بزرگترین ضربه ای که به اعتبار لیبرال دموکراسی رایج در دنیای غرب وارد می شود، این دنیای آغشته از کشته و خون و جسد و ظلم است که براساس لیبرال دموکراسی در دنیا به وجود آمده است. مرکز و اطراف هر دو جنگ جهانی، اروپا بود؛ یعنی مرکز لیبرال دموکراسی. استعمار، دخالت در کشورها، قضایای کشورهای امریکای لاتین، از همه مهمتر قضایای فلسطین و حال قضیه افغانستان، در همین ارتباط به وجود آمد. در مقابل این حوادث، نظریه لیبرال دموکراسی پاسخی ندارد. به بحث نظری و فلسفی و نشستن پشت میز مناظره احتیاجی نیست؛ مردم دنیا وقتی نگاه می کنند، می بینند این نظریه سیاسی نتیجه اش این است و کارایی ندارد.

در این شرایط، شما می خواهید نظریه سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی - یعنی مردم سالاری دینی - را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی خیال می کنند ما که عنوان مردم سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه ای را به میدان آوردیم؛ نه. جمهوری اسلامی یعنی مردم سالاری دینی. حقیقت مردم سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظامهای دنیا این است که یا هدایت الهی در آنها نیست - مثل به اصطلاح دموکراسیهای غربی که اراده مردمی علی الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند - یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می کنند که دارند، اراده مردمی در آن نیست؛ یا هیچکدام نیست، که بسیاری از کشورها این گونه اند؛ یعنی نه مردم در شؤون کشور دخالت و رأی و اراده ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی آن جایی که هدایت الهی و اراده مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می گذارند. بر این نظریه، هیچ گونه خدشه و اشکالی در بحثهای دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده نظام جمهوری اسلامی این است.

عزیزان من! بدانید همه تلاش دشمنان جمهوری اسلامی این است که این کار اتفاق نیفتد؛ یعنی این سازندگی بر اساس نظام جمهوری اسلامی تحقق پیدا نکند. این محاصره اقتصادی که می شنوید، برای این است. این کارشکنیهای گوناگون در قضیه نفت و بقیه مسائل دیگری که از سوی دشمنان برای کشور ما پیش می آید، به خاطر این است. می خواهند نگذارند نظام جمهوری اسلامی و کشور ایران در پرتو این نظام به نقطه مورد نظر خود از آبادانی و عمران و پیشرفت و ترقی و توسعه برسد، تا برای کشورهای دیگر الگو نشود و نظریه سیاسی اسلام در دنیا رواج پیدا نکند. وظیفه ما چیست؟ وظیفه ما این است که درست نقطه مقابل خواست آنها عمل کنیم. مسؤولان دولتی باید یک لحظه از کار برای مردم و تلاش پیگیر برای آبادسازی مملکت و توسعه همه جانبه کشور غفلت نکنند. من همیشه هشدار داده ام که منازعات سیاسی نمی گذارد مسؤولان کار کنند. آن مسؤولی که سرگرم «آری» یا «نه»های حزبی و گروهی و جناحی و سیاسی است، فرصت ندارد وقت خود را صرف امور مردم کند. البته ما پیشرفتهای فراوانی داشته ایم. من مخالفم که کسی پیشرفت دولتهای متوالی جمهوری اسلامی را از اوّل انقلاب تا امروز ندیده بگیرد و تحقیر کند. خود کوچک بینی، درست مثل خود بزرگ بینی، یک بیماری ملی است. همواره دشمنان سعی کرده اند تا ما خود را تحقیر کنیم؛ پیشرفتهای خود را ندیده بگیریم و کارهایی را که شده است، با چشم کم نگاه کنیم، یا



اصلاً به حساب نیاوریم. این کشور بعد از انقلاب در همه شؤون عمرانی و آبادانی و فرهنگی، آن چنان به جلو حرکت کرده است که اگر به سالهای متمادی عمر آن رژیمهای ظالم و سلطه گر نگاه کنید، بخشی از آنچه را که در این بیست سال اتفاق افتاده است، نمی بینید. بنابراین نباید اینها را ندیده گرفت.

نگاه مسؤولان دولتی در رژیم پهلوی و قبلش در رژیم قاجار به کشور، نگاه یک مالک به ملک خود بود؛ یعنی هر مقدار برای جیبشان فایده می داشت، برای آن تلاش می کردند. مالکی را فرض کنید که هزاران هکتار زمین دارد؛ یک جا حاصل بیشتری دارد، زحمت کمتری دارد، لذا اعتبار بیشتری برای او می آورد و در آن جا سرمایه گذاری می کند؛ یک جا این طور نیست، نه جلو چشم است و نه برای او محصول چندان دارد، لذا در آن جا سرمایه گذاری نمی کند. در کشور ما مسأله این بود: هر جا جلو چشم دشمن بود، هر جا مربوط به اشخاص خودشان بود، هر جا مربوط به منافع درباریان و وابستگان بود، هر جا مربوط به شرکتهای متعلق به مراکز اقتصادی دنیا بود، هر جا مربوط به صهیونیستها بود، آباد بود، از امکانات دولتی برخوردار بود، از تلاش برخوردار بود، از بودجه کشور برخوردار بود؛ اما هر جا این گونه نبود، اصلاً به چشم نمی آمد؛ نه جاده، نه سد، نه کارهای زیربنایی دیگر، نه دانشگاه، نه دانشجو، نه علم، نه فرهنگ، نه صنعت، نه هنر و نه هیچ چیز دیگری به آنها معطوف نمی شد.

امروز با گذشت دو دهه از انقلاب اسلامی، سرتاسر کشور از لحاظ کارهای زیربنایی، عمرانی، رسیدگی به عمیقترین و دورترین بخشهای این کشور، از لحاظ فرهنگ و دانشگاه و از همه جهاتی که برای آینده یک کشور مورد اهتمام است، کارهای فوق العاده ای شده است. اینها را نباید ندیده گرفت.

من یک بار به یکی از رؤسای کشورهای خارجی که در تهران به دیدن من آمده بود، گفتم الان در آن واحد هفتاد سد در برنامه ساخت قرار دارد. گفتم شما این را تصوّر می کنید که از دولت قبل مبالغی از ساخت سد برای این دولت ماند؛ این دولت هم تعدادی را تمام کرد و تعدادی را در برنامه آورد؛ در حدود هفتاد سد در آن واحد؟ تعجب کرد و گفت آیا این واقعیت دارد؟! گفتم بله، اینها چیزهایی است که نمی شود ندیده گرفت. تحقیر دستاوردهای انقلاب چیزی نیست که به نفع ملت باشد؛ بلکه موجب ناامیدی و یأس مردم خواهد شد و این کاری است که دشمنان می خواهند آن را انجام دهند. ضعفها را بزرگ و کمبودها را برجسته کنند؛ اما پیشرفتهای را مورد نظر قرار ندهند.

درعین حال من معتقدم همچنان که پیشرفتهای و موفقیتها را نباید ندیده گرفت، مسؤولان باید کارهای نشده، کارهای ضعیف، کارهای تأخیر شده و فراموش شده را با توجه مضاعف و با اهتمام دو برابر در برنامه کار خود قرار دهند؛ و این نمی شود، مگر این که مسؤولان همه همت خود را برای کار بگذارند. آب شرب، آب کشاورزی، صنایع نساجی، صنایع قالیبافی و مخملبافی - که جزو افتخارات قدیمی کاشان است و همیشه با این شهر همراه بوده است - دچار مشکلات جدی است؛ اما همه این مشکلات به نحوی قابل حل است. مسؤولان با پیگیری می توانند این گره ها را باز کنند. نمی گوئیم در کوتاه مدت این گره ها باز خواهد شد؛ نه. ممکن است زمان ببرد؛ اما مهم این است که این زمان مدتی تمام می شود. مشکلات یکی پس از دیگری حل خواهد شد و این تلاش مسؤولان را می خواهد. بخش مربوط به مردم این است که آنها با دیدن کمبودها و نقاط ضعف، یأس به خود راه ندهند. به همه چیز بدبین شدن و همه کارهای مثبت را ندیده گرفتن، درست همان چیزی است که دشمن می خواهد. چالش عمده ی امروز کشور ما این است.

کشور امکانات فراوانی دارد. ما امروز بحمدالله از امکانات انسانی شگفت آوری برخورداریم؛ این همه جوان، این همه نیروی تازه نفس، این همه بازوی کار، این همه استعداد، این همه فکر. از اینها می شود برای پیشرفت کشور و باز کردن گره ها استفاده کرد. ما این همه دانشجو و محصل داریم. همان طور که اشاره کردند، در شهری مثل کاشان، کسی تصوّر نمی کرد که چهارده هزار دانشجو مشغول تحصیل باشند؛ اما امروز واقعیت پیدا کرده است. در همه جای کشور همین طور است. امروز در دورترین نقاط کشور، مراکز عالی تحصیلی وجود دارد؛ یا دانشگاه هست، یا کلاسهای



عالي رتبه دانشگاهي. اينها سرمايه هاي کشور است. بنابراین امروز وظیفه مسؤولان کشور، کار بي وقفه است. وظیفه مردم هم مایوس نشدن و دنبال کارها را گرفتن و تلاش کردن و از مسؤولان به نحو منطقي مطالبه کردن است. هر کس هر چه مي تواند، بايد کار و تلاش کند. اگر همه ما - هم مردم، هم مسؤولان - به وظیفه خود عمل کنیم، اين کشور به نقطه اي خواهد رسيد که پرچم جمهوري اسلامي، خواه و ناخواه قدرتهاي مداخله گر و سلطه طلب، در دنيا به اهتزاز در خواهد آمد.

امروز دنيا به عدالت و معنويتی که ايران اسلامي پرچم آن را به اهتزاز در آورده است، نهايت احتياج را دارد. امروز مهمترين خلأ دنيا، خلأ معنويت و عدالت است. مردم دنيا صلح را دوست دارند. سياستمداران غربي و پيروان آنها، ریاکارانه دم از صلح مي زنند؛ اما خودشان آتش جنگ را برمي افروزند. امروز در فلسطين و افغانستان چه خبر است؟ مسأله فلسطين چیست؟ جز اين که ملتي مي خواهد در خانه خود زندگي کند؟ ملتي مي خواهد در وطن خود زندگي کند؛ اما نمي گذارند و خانه او را خراب مي کنند. دولت غاصب اسرائيل از امريکا چک سفيد امضاء دارد؛ از پيش، همه جنايات او تأييد شده است و مي داند که امريکا هيچ اعتراضی به او نمي کند. خيليهاي ديگر هم به ملاحظه امريکا، اعتراضی نمي کنند. به همين خاطر است که دنيا هر روز خبر جنايتها را در شهرهاي فلسطين مي شنود؛ اما هيچ اقدامی نمي کند. افغانستان هم نمونه ديگري است. مردم افغانستان چه گناهي کرده اند؟ مردم افغانستان به کدام دولت يا ملتي تعرض کرده اند که بايد اين گونه مورد تهاجم قرار گیرند؟ دنيا اين حوادث را مي بيند، اعتراض هم مي کند، حرف هم مي زند؛ اما مقابله اي نمي کند. ملتها وقتي اين چيزها را مشاهده مي کنند، احساس مي کنند که در اين دنيا يک کمبود بزرگ وجود دارد و آن کمبود عدالت است. جمهوري اسلامي ايران نبايد فرياد عدالتخواهي و معنويت طلبی خود را از دست بدهد.

شما جوانان عزيز - که امروز بخش عمده ملت ايران را همين نسل تشكيل مي دهد - بايد بدانيد اين راهی که در پيش داريد، راهی بسيار پرافتخار است و اگر با ثبات قدم، با اميد، با اراده قاطع، با تصميم خلل ناپذير و با به کارگيري دانش و تجربه خود و گذشتگان آن را ادامه دهيد، دنيا پشت سر شما به راه خواهد افتاد. عزيزان من! ماه رمضان در پيش است. تا چند روز ديگر مؤمنان - کسانی که لياقت آن را دارند - در پاي سفره ضيافت الهي حاضر مي شوند. خود روزه، توجه به خدای متعال، ذکرها و دعاهايی که در اين ماه غالباً دلها به آنها متمایل و متوجه مي شوند، جزو سفره ضيافت الهي است. از اين سفره حداکثر استفاده را بکنيد و خود را آماده نماييد. ماههاي رجب و شعبان، ماههاي آماده شدن دل انسان براي ماه رمضان است. از ماه شعبان چند روز بيشتر نمانده است. عزيزان من! فرزندان من! جوانان عزيز! از همين چند روز هم استفاده کنيد. از خداوند بخواهيد، دلهاي باصفاي خود را متوجه خدا کنيد و با او حرف بزنيد. زبان حرف زدن با خدا، زبان مخصوصی نيست؛ اما معصومين ما - کسانی که پايدگانههاي قرب الهي را يکي پس از ديگري طي کردند - با زبانهاي خوبی با خدا حرف زدند. آنها راه سخن گفتن با خدا را به ما ياد دادند. اين مناجات شعبانيه، اين دعاهاي ماه رجب و ماه شعبان، اين مضامين عالي، اين معارف رقيق و نوراني با الفاظ زيبا و معجزه گون، وسيله اي براي دعا کردن ماست. من همه شما عزيزان را به توجه به دعا در اين ايام، توجه به نماز، اقبال به روزه و استفاده از روزها و شبهاي ماه رمضان دعوت مي کنم. اميدوارم خدای متعال همه شما را مشمول فضل و لطف خود قرار دهد. از اجتماع عظيم شما مردم عزيز کاشان و آران و بيدگل و از احساسات پاک و صميمانه شما مرد و زن عزيز، صميمانه متشکرم و همه شما را به خدا مي سپارم.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته